

پرده برداری از خیانت حزب توده در

جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

سرگرد جعفر وکیلی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی (۵)

پرده برداری از خیانت حزب توده

پس از گذشت بیست و پنج سال، اینک میتوانم این نامه ها را که اولین شان از زیر نگاه تیز و مظنون گروهیان ساقی، کشف نشده رد شد و آخرین شان در لابلای درز پیراهن او، دو روز قبل از اعدام به دستم رسید به چاب برسانم. در طول این ۲۵ سال و به خصوص در سالهای اخیر، هر بار که جوانان غیور و از جان گذشته ی ما، همانند او و همراهانش، به چوبه های تیر بسته می شدند، یا در درگیری های شهری و کوهستانی، در خون خود می غلطیدند، سوز و گدازی تازه در درون شعله بر می کشید و یاد این نامه ها جان می گرفت و وظیفه ئی را که در قبال آنها داشتم پتک وار گوشزد میکرد. این نامه ها نمی توانست بی نام و نشان چاپ شود. این نامه ها محکوم کننده ی ضعف ها، سهل انگاری ها، خیانت ها، عدم احساس مسئولیتها در نیرومندترین حزب سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد هستند. حزبی که هنوز در دادگاه ملت ایران و طبقات زحمتکش آن باید علل شکست های خود و ملت و چگونگی و ابعاد خیانت ها را روشن کند. این وظیفه و دینی است در برابر همه ی شهیدانی که با افتخار جان بر سر عقیده و آرمان خود گذاشتند و با نام حزب به پیشواز جوخه های آتش رفتند.

این نامه ها به همچنین، ابعاد مسؤولیت را برای همه رزمندگان کنونی راه آزادی و استقلال ایران یادآور میشود. راهی که سستی، دروغ و فریب، بی دانشی، غرض ورزی، سوء استفاده از اطمینان و اعتماد افراد و مردم، نداشتن شناخت عمیق و مطالعه همه جانبه، پیروی کورکورانه، دنبال کردن منافع شخصی و قدرت خواهی و بالاخره سیاست بازی در آن نتایج اسارت بار و شومی برای تمامی يك ملت به بار می آورد.

از تاریخ چهارم تا هفدهم آبان، از اولین ملاقات تا تیرباران ۵ نامه به دست من رسید. نامه ها که با مداد روی کاغذ نازک سیگار نوشته شده بود حاوی چگونگی دستگیری، بازجویی و شکنجه، دادگاه ها و چگونگی دفاع افسران سازمان نظامی بود. در این نامه ها، مثل همیشه، او صمیمانه و با شجاعت تام در جستجوی علل از دست رفتن سازمان نظامی و به بیراهه کشیده شدن حزب بود. و بالاخره او عشق و زندگی ما را مطرح و توصیه هائی برای آینده کرده بود.

از این ۵ نامه فقط خصوصی ترین قسمت ها حذف شده است.

مردم سرزمین ما، در همه ادوار تاریخ خود، برای آزادی و استقلال برای رهایی از ظلم و جور استبداد و استعمار و استثمار شهید بسیار داده اند و خواهند داد. مهم آن است که هر قطره خون این قهرمانان از جان گذشته، چراغ راه رشد و تکامل مبارزات سازمان یافته و قاطع خلق های ایران باشد.

این است پیامهای یکی از شهیدان

همسر جعفر وکیلی

نامه ی اول

خواهر عزیزم

عباسی نام یکی از فعالین ما دستگیر میشود. او از همه چیز با خبر است. چند روز زیر شکنجه مقاومت میکند. بالاخره اعضاء هیأت دبیران و مسئولین شاخه خود را الو میدهد. در زیر شکنجه محقق زاده و من مقاومت می کنیم و انکار می نمائیم. مرا با شلاق سیمی در چند بار طوری می زنند که ده روز بستری میشوم. در زیر ضربات حتی يك آخ هم نمی گویم. ولی بعد قلبم می گیرد. اعصابم متشنج می شود پشتم مجروح می شود و يك حالت مسمومیت در بدنم تولید میشود. مرا به بهداری می برند ولی باز می ریزند و مرا از آنجا به زندان منتقل می نمایند خلاصه اخبار را بفرست.

می بوسمت

صبح ۳۳/۸/۴



سرگرد شهید جعفر وکیلی در دادگاه

رَل

بازجوئی آغاز میشود، آزموده، سررتیب کیهانخدیو و چند افسر دیگر هیأت بازپرسان را تشکیل می دهند. من در این هنگام خود را به طور جدی برای مرگ حاضر کرده ام و کمترین امیدی ندارم. در جریان بازجوئی گاهی دچار چپ روی هم شده ام. بازجوئی با فحش و کتک همراه است. روزی نشد که برای بازجوئی بروم و سر و صورت خونی برنگردم. شاید هیچ کس به اندازه ی من در جریان بازجوئی فحش و کتک نخورده باشد. همه اینها مانع ایستادگی من نمی شود. آخرین مطالبی که از من سؤال می شود راجع به سازمان درجه داران حزبی است که مجزا از سازمان ما بودند و من با مسئول آنها ارتباط داشتم.

مدارک کافی در این زمینه به دست آنها افتاده است. آزموده می خواهد که مسئولین آنها را لو بدهم و بی اندازه آن روز مرا میزند. در پایان مرا تهدید میکند که در صورت نگفتن مرا به شکنجه گاه بفرستد. من خونسرد و ساکت می مانم. آزموده چند بار به من می گوید که تنها راه نجات اظهار حقایق و ندامت است و می پرسد به عنوان آخرین دفاع اگر مطلبی داری بنویس.



رفیق نیند سیاه

جواب می دهم مطلبی ندارم. آزموده آتش می گیرد. فردا شب مرا به شکنجه گاه می برند و من تنها فردی هستم که پیش و بعد از بازجویی به این جا می آیم.

ولی در شکنجه گاه مطلقاً اضافه بر آن چه در بازجویی گفته ام نمی گویم. سایر اعضا را نیز در صورت انکار شکنجه می دهند. شلاق و دستبند قیانی می زنند، خایه های شان را می کشند. ناخن های شان را از ته بیرون می آورند. قوی ترین افراد مدتی مقاومت میکند بعد تسلیم میشود.

در دادگاه اولی من رشته صحبت را به وکیل تسخیری خود می سپارم و خود چند کلمه بیشتر حرف نمی زنم ولی خود را به رژیم مشروطه وفادار نشان می دهم. عباسی لودهنده ما را در دادگاه حاضر نمی کنند و می خواهند او را همین طور آزاد کنند. مسئول این پیش آمد در درجه اول ك. م. (کمینه مرکزی) در درجه ی دوم هیأت سه نفری سازمان در درجه سوم سه نفر دیگر هیأت دبیران و در درجه چهارم مسئولین دیگر و افراد.

کمینه ی مرکزی از این نظر مقصر است که از دستگیری عباسی اطلاع داشت و نخواست ما را هشیار کند. دیگر این که در يك سال اخیر مرتب ما را از يك اشتباه به اشتباه دیگر انداخت. که نتیجه اش تولید مسئولیت برای دستگیرشدگان است آنها به نظر من شایستگی رهبری جریان را ندارند و انتقادپذیر نیز نیستند. این خلاصه جریانات بود.

در تمام این مدت روحیه ی خود را خوب حفظ کردم جز يك روز و يك شب که خبری به من رسیده بود که فکر میکردم خطری برای دو نفری که بیش از همه در زندگی به آنها علاقمندم موجود است. جریان را اگر عمری ماند خواهم گفت.

بعد از ظهر ۳۳/۸/۴